

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه یس (جله اول)

نقم مفهومی استاد اخوت ۹۶/۱۱/۰۷

سوره مبارکه یس که بی‌شک یک خصوصیت بارز دارد؛ اینکه در قلب منافق جای نمی‌گیرد و ظاهراً نفاق سوز است و هر کسی نفاق دارد می‌تواند خودش را به صورت بی‌شک معرفی کند و از او بخواهد تا نفاقش را برطرف کند.

خیلی سوره عزیز، زیبا و به شدت مستحکم است. یعنی از آن سوره‌هایی است که لبخند الکی به کسی نمی‌زند! لبخند رضایتش را در صورتی می‌توانید ببینید، که خوب باشید.

اگر خواستید کسی را تنبیه کنید، بگویید سوره یس بخواند! خود سوره می‌داند که چه کند تا دیگر فرد اشتباه نکند. خدا را شکر که خداوند سوره‌های مختلف نازل کرده و جذبه و هیبت خودش را به سوره یس داده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لَمْ یَكُنِ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِیْنَ مُنْفَكِّیْنَ حَتّٰی تَاْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ (۱)

رَسُولٌ مِّنَ اللّٰهِ یَتْلُوْا صَحْفًا مُّطَهَّرَةً (۲)

فِیْهَا كُتِبَ قِیْمَةٌ (۳)

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اٰتُوْا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَیِّنَةُ (۴)

وَمَا اٰمَرُوْا اِلَّا لِیَعْبُدُوْا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ حُنَفَآءَ وَیَقِیْمُوْا الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْا الزَّكٰوةَ وَذٰلِكَ دِیْنُ الْقِیْمَةِ (۵)

اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِیْنَ فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ (۶)

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ (۷)

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ<sup>(۸)</sup>

از ترجمه عدول می کنیم و وارد مبحث تفسیر خواهیم شد.

حضرت علامه (رحمه الله عليه) می فرمایند: «این سوره رسالت محمد بن عبد الله خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) را برای عوام از اهل کتاب و مشرکین مسجل می کند»<sup>۱</sup>

این که نام کامل حضرت (صلی الله علیه وآله) را می آورند برای آن است که بگویند رسولش، مهم است و به مصداق هم مهم است؛ یعنی اسمش این است، فرزند فلان است و خاتم است.

«و به عبارتی ساده تر برای عموم اهل ملت و غیر اهل ملت و باز ساده تر بگویم؛ برای عموم بشر تسجیل می کند»  
یا مشرک است و یا عموم مردم هستند. این جا دو قسمت می کند.

«و می فهماند که آن جناب از ناحیه خدا به سوی عموم بشر گسیل شده، و این عمومیت رسالت آن جناب مقتضای سنت الهی، یعنی سنت هدایت است، همان سنتی که آیات زیر بر آن اشاره دارد، و می فرماید: «نَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)، «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۲) و به بیانی که ان شاء الله به زودی می آید بر عمومیت دعوت آن جناب استدلال کرده، به اینکه دعوت آن حضرت متضمن صلاح مجتمع انسانی است، عقاید و اعمال افراد و جوامع را صالح می سازد.»

شرط صالح شدن اعمال مهم است. سوره بینه، قبل از سوره زلزال است و در واقع سر این سوره است.

سوره های جزء ۳۰ نوعا مکی هستند مگر چند سوره، که یکی از آنها سوره بینه است که مدنی است.

«و این سوره هم با نزول در مکه می سازد و هم نزول در مدینه، هر چند که از نظر سیاق به مدنی بودن شبیه تر است.»

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ؛ آیات این سوره در سیاقی است که به قیام حجت علیه کافران به دعوت اسلامی اشاره می کند، چه از اهل کتاب و چه مشرکین، و نیز علیه عده ای از اهل

<sup>۱</sup>. ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۷۱

کتاب که بعد از آمدن حجت به خاطر اختلاف‌های ناشی از منیت حجت خدا را رها کردند. و با در نظر داشتن این سیاق از ظاهر آیات بر می‌آید که منظور اشاره به این معنا است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از مصادیق حجت بینه‌ای است که علیه مردم قیام شده، و سنت الهی که در بندگان جاری است اقتضا کرده این حجت قائم گشته، و این رسول مبعوث شود»

آمدن یک فرد در جامعه موجب اتمام حجت در آن جامعه است. یعنی خدا، نه بشر قبل و نه فعلی را رها نکرد و حجتی قرار داد تا روز قیامت. پس حجت را تمام می‌کند و رسول را حیّ زنده‌ای که در بین ما زندگی می‌کند می‌آورد. طبق این سوره حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نمرده و تمام نشده بلکه حیات دارد و در بین ماست.

«چون سنت جاری خدا ایجاب می‌کرد بینه و حجت روشن‌گرش به سوی این طوایف نیز بیاید، همان‌طور که به طوایف و اقوام گذشته قبل از اختلافشان همین اقتضا را کرد و برایشان حجت فرستاد، چیزی که هست خودشان از آن حجت استفاده نکردند، و با یکدیگر اختلاف راه انداختند. بنابراین، مراد از جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا» در آیه شریفه، همه کافران از دعوت اسلامی است؛ چه از اهل کتاب و چه مشرکین»

«مِنْ» تبعیض است یعنی یا این یا آن. «مِنْ» بیانیه یعنی عین آن است اما بعضیه یعنی یا این یا آن.

«و کلمه «مِنْ» در جمله «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» تبعیض را می‌رساند، نه تبیین را، و کلمه «و الْمَشْرِكِينَ» عطف است بر کلمه «اهل الکتاب»، و مراد از «مشرکین»، غیر اهل کتاب است، حال چه بت پرست باشند، و چه اصناف دیگر مشرکین.»

«منفکین» هم جای بحث دارد:

«و کلمه «منفکین» از ماده انفکاک است، که به معنای جدایی دو چیز است که به شدت به هم متصل بوده‌اند، و مراد از آن -به طوری که از جمله «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» استفاده می‌شود- جدا شدن از مقتضای سنت هدایت و بیان است، گویا سنت الهی دست بردار از آنان نبوده، تا حجت و بینه بیاید، همین که آمد آن وقت رهاشان می‌کند، و به حال خودشان واگذار می‌کند، هم چنان که در جای دیگر به این معنا اشاره نموده می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»

این‌ها رها نبودند، تا این که حجت آمد.

شاید یکی از دلایلی که در زمان عام الفیل به کعبه جسارت کردند و ابابیل آمدند، در حالیکه بعد از آن کعبه آتش گرفت ولی هیچ اتمام حجتی نیامد، یعنی رها شدند.

اما بدانید که هیچ چیزی عوض نشده، خدا سرجایش است و اقوام هم همچنان همان هستند. ولی قوم‌ها فرا قوم شده‌اند. عذاب‌ها هست اما رؤیت کردنشان متفاوت است.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» - این جمله به همان معنای ظاهریش معنای می‌شود، یعنی منظور از کلمه «تاتیهم» که صیغه مضارع است همان آینده است، و کلمه «بیئنه» به معنای دلیل روشن است. و معنای آیه شریفه این است که: خدای تعالی کسانی را که به رسالت و یا دعوت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کافر شدند، و یا به قرآن کفر ورزیدند، رها نخواهد کرد، تا آنکه بیئنه و دلیل روشن که همان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است برای آنان بیاید، (و ساده‌تر آنکه خدای تعالی دست از هدایت این کفار بر نمی‌دارد تا زمانی که حجت بر آنان تمام شود، و خودشان یقین کنند که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسول خدا است، و راست می‌گوید، و لجاج و عناد و ادار به کفرشان ساخته.)»

اختلاف مفسرین بسیار جالب است:

«و اما مفسرین در تفسیر آیه و معانی کلمات آن اختلافی عجیب به راه انداخته‌اند، به طوری که بعضی از آنان - آن طور که می‌گویند - گفته‌اند: این آیه از مشکل‌ترین آیات قرآن است، هم از نظر نظم و هم از نظر تفسیر.

ولی معنایی که ما برای آیه کردیم با سیاق آیات سوره سازگار است، و هیچ تناقضی بین مفردات و جمله‌های آن رخ نمی‌دهد، و از خوانندگان هر کس بخواهد به طور مفصل به آن قیل و قال‌ها واقف شود باید به تفاسیر مطول مراجعه کند.»

یکی از خواص این سوره، ارتباط واژگان این سوره است، اگر کسی خواست امتحان تدبر کلمه‌ای بگذارد، این سوره خیلی مناسب است.

«رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قِيمَةٌ» این آیه بیانگر معنای بیئنه است، می‌فرماید: منظور از بیئنه، محمد رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است و این معنا به طور قطع از سیاق استفاده می‌شود.

و کلمه «صحف» جمع صحیفه است، که به معنای هر چیزی است که در آن می‌نویسند (از قبیل کاغذ، و لوح‌های سنگی و فلزی و امثال آن) و منظور در اینجا اجزایی است که از قرآن کریم نازل شده بود، و در کلام خدای تعالی اطلاق صحف بر اجزای کتابهای آسمانی، و از آن جمله خود قرآن کریم مکرر آمده، از آن جمله فرموده: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ»

قرآن شفاهی نازل شده است. که در سوره عبس هم صحف مکرمه است به این معناست:

«و مراد از اینکه فرموده: «می‌خواند صحفی مطهره را» این است که اجزای قرآن از لوٹ باطل پاک است، و شیطان در آن دست نینداخته، و این معنا نیز در قرآن کریم مکرر آمده که خدای تعالی قرآن را از مداخله شیطانها حفظ می‌کند، از آن جمله فرموده: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

صحف به مجموعه کلام گفته می‌شود و نه الزاما نوشته شده باشد. قرآن شفاهی بوده است ولی باز هم قطعه قطعه متناسب با نیازهای جامعه به صورت یک بسته کلام بوده است.

در آن صحف چه چیزهایی است؟

«و در جمله «فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» منظور از «کتب» که جمع کتاب است جرم کتاب نیست، بلکه منظور مکتوب و مطالبی است که در کتاب نوشته شده، و کلمه «کتاب»، هم بر کاغذ و لوحهای مختلف اطلاق می‌شود و هم بر کلمات و الفاظ نوشته شده‌ای که نقوش حک شده و یا با قلم سیاه شده، از آن الفاظ حکایت می‌کند. و چه بسا بر معانی آن الفاظ هم اطلاق شود، به این اعتبار که آن معانی به وسیله الفاظ حکایت شده، و نیز بر حکم حاکم و قضای رانده شده نیز اطلاق می‌گردد، مثلا می‌گویند: «کتب علیه کذا- بر فلانی چنین نوشتند» یعنی حکم کردند که باید چنین و چنان کند، در قرآن هم آمده که: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۱)، و نیز فرموده: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (۲)، و ظاهرا مراد از کتبی که در صحف است همین معنای آخر باشد، یعنی احکام و قضایایی الهی باشد، که در مورد اعتقادات و اعمال صادر شده است، دلیلش توصیف کتاب است به صفت «قیمه»، چون کلمه «قیمه» از قیام کردن به امر خیری، و حفظ و مراعات مصلحت آن، و ضمانت سعادت آن است»

چرا می‌گوییم که کتب به معنای احکام است؟ چون با قیام مرتبط است. قِیمه یعنی آنکه کارش آن است شما را به تقوا برساند، مثل اینکه مامور شده که تقوا را در شما پیاده کند.

«هم چنان که در قرآن کریم در مورد دین استعمال شده، آنجا که فرموده: «أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ»، یعنی دینی که خدا آن را حفظ می‌کند، و بقایش را ضمانت کرده است، و معلوم است که صحف آسمانی قیم‌اند، چون امر مجتمع انسانی را پیاپی دارند، و با دستورات و احکام و قضایایی که متعلق به عقاید و اعمال است مصالح بشر را حفظ می‌کنند.»

پس دین قیم یعنی آنکه سعادت انسان را برپا می‌کنند.

«پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که آن حجت و بینه روشنی که از ناحیه خدای تعالی برای آنان آمده، عبارت است از رسولی از ناحیه خدا، که برای مردم صحف آسمانی پاک را می‌خواند، پاک از پلیدی باطل، صحفی که در آن احکام و قضایایی است قائم به امر مجتمع انسانی، و اداره کننده آن به بهترین وجه، و حافظ مصالح آن.» خیلی مهم است که خداوند شان قیم بودن را به کتاب می‌دهد، یعنی کار کتاب این است که امامت کند. کار کتاب، وسط معرکه بودن است. کتاب اینطور نیست که فقط اطلاعات بدهد بلکه صفتی را اقامه می‌کند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» آیه اول سوره که می‌فرمود: «ما دست بردار از کفار اهل کتاب و مشرکین نیستیم تا حجت بر آنان تمام شود»، به کفرشان به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کتاب او، که متضمن دعوت حق او است اشاره می‌کرد، و آیه مورد بحث به اختلافی که قبل از دعوت اسلامی داشتند اشاره می‌کند، و در قرآن کریم در چند جا به این اختلاف اشاره شده، از آن جمله می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» (۴)، و از این قبیل آیاتی دیگر.»

«و منظور از آمدن بینه برای کفار همان بیانات کتب انبیای گذشته‌ای است که در کتبشان آمده بود، و یا کلام انبیای آنان در توضیح و تفسیر بیان الهی است، هم چنان که در آیه زیر بینه را به همین دو قسم بیان تفسیر نموده، می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ هُوَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنَهُمْ» (۱).

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که: چرا در آیه مورد بحث متعرض اختلاف اهل کتاب در مذاهب خود شد، ولی اختلاف و تفرقه مشرکین و اعراضشان از دین توحید و انکارشان مساله رسالت را متعرض نگردید؟»

«بینه» در بسیاری از کتاب‌های قبلی بوده و حال که در کتاب حاضر است، باز دچار اختلاف می‌شوند.

«در پاسخ می‌گوییم: بعید نیست جمله «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، شامل مشرکین هم بشود، چون در آیه مورد بحث می‌توانست بفرماید: «وَمَا تَفَرَّقَ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ...»، ولی به جای جمله «اهل الکتاب» جمله «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» را آورد، و تفاوت بین این دو تعبیر بر کسی پوشیده نیست، چون تعبیر اهل کتاب در عرف قرآن تنها شامل یهود و نصاری و صابئان و مجوسیان، و یا تنها یهود و نصاری می‌شود. ولی تعبیر دوم یعنی «آنان که کتاب برایشان نازل شده»، شامل مشرکین هم می‌شود، چون کتاب خدا برای عموم بشر نازل شده»

پس از این به بعد وقتی می‌گوید «اوتوالکتاب» هم شامل «اهل کتاب» و هم شامل «مشرکین» می‌شود.

این‌ها از نظر فن تفسیر بسیار مهم است. این‌ها در تدبر کلمه‌ای اهمیت دارد. چرا «اوتوالکتاب» به مشرکین هم تعمیم پیدا می‌کند؟ وقتی قرآن آمد، برای همه آمد؛ هم مشرکین و اهل کتاب. آن اهل کتاب، اوتوالکتاب می‌شوند و همه را یک‌پارچه کرد و نامش را گذاشت «اوتوالکتاب».

یکی از اتفاقاتی که در هر زمانی ممکن است باشد این است که کتاب ارزش دارد و ما خود را اهل کتاب نمی‌بینیم، کتاب یک چیز است و ما چیز دیگر. اهل کتاب قبلاً با کتاب کار می‌کردند. برای اهل کتاب خیلی سخت است که چیزی که برایش مهم بوده را از او بگیرند و کتاب دیگری به او بدهند و برای مشرک راحت‌تر است که اهل کتاب بشود.

«و در قرآن کریم تصریح فرموده به اینکه خدای تعالی در اولین روز تشکیل اجتماع بشری، و بروز اختلاف‌های حیوانی در بینشان کتاب برای آنان نازل کرد، یعنی شریعت و قانونی بر ایشان تشریح کرد تا در اختلاف‌هایی که در امور زندگی و حیوانیشان رخ می‌دهد حکومت کند، ولی بشر بعد از آمدن شریعت هم آن اختلاف‌های قبلی را در شریعت خدا سرایت دادند، با اینکه حق برایشان روشن شده و حجت بر آنان تمام گشته بود، پس به حکم این آیات، عموم بشر مشمول کتب آسمانی بوده و هستند، چیزی که هست در اثر اختلاف (ناشی از پیروی هوای نفس)، بشر چند طایفه شدند، بعضی‌ها به کلی فراموش کردند که کتابی از ناحیه آفریدگارشان برایشان نازل شده، و بعضی دیگر این معنا را از یاد نبردند و لیکن هوای نفس را در دین خدا رخنه داده، به دینی تحریف شده متدین شدند، طایفه‌ای دیگر دین خدا را بدون کم و کاست حفظ کرده، بدان متدین شدند، اینک یکی از آن آیات از نظر خواننده می‌گذرد:

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ)، که تفسیرش گذشت.

پس اوتوالکتاب چه کسانی هستند؟ همه بشریت.

اهل کتاب چه کسانی هستند؟ یهود، نصاری، صابئین و غیره. چون کتاب برایشان خیلی مهم بود و با آن کار و زندگی می کردند. آن‌ها ارزش کتاب را حس می کردند.

«و کوتاه سخن اینکه: جمله «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» اعم از اهل کتاب است، و بنابراین، جمله «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...» شامل مشرکین می شود، همانطور که شامل اهل کتاب می شود.»

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵)

«ضمیر در جمله «امروا» به همان الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ بر می گردد، می فرماید: رسالت رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) و «كُتِبَ قِيَمَةٌ» که در صحف وحی است این کفار از اهل کتاب و مشرکین را امر نمی کند مگر به عبادت خدای تعالی، به قید اخلاص در دین، پس باید که چیزی را شریک او نگیرند.»

این که به صورت منفی و براساس حصر در این آیه ذکر شده است مهم است. اگر کسی گفت که می خواهم بینم که در کتب پیشین چه آمده است همه اش همین است که در این آیه ذکر شده است.

«کلمه «حنفاء» حال است از ضمیر جمع در «لیعبدوا»، و این کلمه جمع حنیف است، که از ماده حنف است که به معنای متمایل شدن و انحراف از دو حالت افراط و تفریط به سوی حالت اعتدال است، و خدای تعالی اسلام را بدین جهت دین حنیف خوانده که خلق را دستور می دهد به اینکه در تمامی امور حد وسط و حالت اعتدال را از دست ندهند، و از انحراف به سوی افراط و تفریط پرهیزند.»

سلامت انسان در رفتار، گفتار و باورها که جنبه دوری از افراط و تفریط داشته باشد، «حنیف» نامیده می شود. یعنی هر باور و توجه و هر چه که در ساختار انسان است دو جنبه افراط و تفریط دارد، آن اعتدالی که مورد مرضی خداست «حنیف» نام دارد. در واقع سلامت انسان و فکر و باورش و ... به حنیف بودنش وابسته است.



جمع بین اضداد، جمع بین افراط و تفریط را قبلاً بیان کردیم که تا ۱۰۰ ممکن است برسیم، به طور مجموع خروج از این حالات را حنیف می‌گوییم، شما بایستی کند باشید، در عین حال عجله کنید ولی در نهایت آرامش. این یعنی حنیف. گاهی کسی می‌خواهد تائی کند که به کندی می‌افتد و این خوب نیست. «حنیف» یعنی مثلاً تائی، بدون عجله و بدون کندی. خیلی یافته جالبی خواهد بود.

«و جمله «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ» از باب ذکر خاص بعد از عام، و یا ذکر جزء بعد از کل است، که در مواردی صورت می‌گیرد، که گوینده به آن فرد خاص عنایت بیشتری دارد، در اینجا نیز خدای تعالی بعد از ذکر کلی عبادت، نماز و زکات را ذکر کرد، چون این دو عبادت از ارکان اسلامند، یکی توجه عبودی خاصی است به درگاه خدای تعالی، و دیگری انفاق مال است در راه رضای او.»

«وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» - یعنی این است دین کتب قیمه - مفسرین چنین معنا کرده‌اند. و مراد از «كُتُبٌ قِيَمَةٌ» اگر همه کتابهای آسمانی یعنی کتاب نوح و پایین تر از او از سایر انبیاء (علیهم السلام) باشد، معنای جمله این می‌شود که: این دعوت محمدی که بشر به پذیرفتن آن مامور شده، دینی است که در همه کتابهای قیم آسمانی مکلف بدان بودند، و دین نوظهوری نیست، چون دین خدا همواره یکی بوده، پس بناچار باید به آن بگروند، برای اینکه قیم است.»

یهودیان دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) را برای خودشان می‌خواستند و تحریف کردند. از همان اول یک دین بوده است. لذا اگر این طور ببینید همه کسانی که اعتقاد به ادیان دارند درجه‌ای از حنیف بودن را دارند، یعنی کسی که مسیحی خوب است در صدی از اسلام دارد.

«و اگر مراد از کتب قیمه، معارفی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از صحف مطهره برای آنان خوانده، معنای آیه چنین می‌شود که: مردم در دعوت اسلامی مامور نشده‌اند مگر به احکام و قضایایی قیم، احکام و قضایایی که مصالح جامعه انسانی را تامین می‌کند، پس با در نظر گرفتن این معنا بر مردم واجب است به این دعوت ایمان آورده، و به این دین متدین شوند.»

پس آیه شریفه به هر حال اشاره دارد به اینکه دین توحید (که قرآن کریم متضمن آن است، قرآنی که مصدق کتب آسمانی قبل از خویش و به حکم آیه ۴۸ از سوره مائده مهیمن و ما فوق آنها است)، با دستوراتی که به مجتمع بشری می‌دهد قائم به امر آنان و حافظ مصالح حیاتشان است، هم چنان که آیه زیر این معنا را با وافی‌ترین بیان خاطر نشان ساخته، می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ»

هر بچه‌ای که در این عالم متولد می‌شود، بر اسلام به دنیا می‌آید چون بر فطرت است.

«و با این آیه بیان عمومیت رسالت رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و شمول و فراگیری دعوت اسلامی عموم بشر را، تکمیل می‌شود، پس اینکه فرمود: (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ...)، اشاره می‌کند به اینکه از نظر سنت هدایت الهی، بر خدای تعالی است که همه عالم را هدایت نموده، لازم است حجتش را بر هر کسی که کافر شده و دعوت او را نپذیرفته تمام کند، چه کافر از اهل کتاب و چه از مشرکین، گو اینکه در روز نزول آیه کفار از اهل کتاب و از مشرکین بعضی از کفار بودند نه همه آنان ولی این معنا را به طور قطع می‌دانیم که در تعلق دعوت فرقی میان بعضی با بعض دیگر نیست، اگر در عصر نزول متعلق به بعضی شده، باید که متعلق به کل کفار هم بشود.»

خیلی متفاوت است وقتی بگویید که همه مردم جهان را مسلمان کنید یا این که بگویند همه مردم جهان در اول تولد مسلمان بوده‌اند.

«و جمله «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ» اشاره دارد به اینکه آن بینه عبارت است از محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و جمله «وَمَا تَفَرَّقَ...» اشاره دارد به اینکه تفرقه و کفری که در سابق نسبت به حق داشتند نیز بعد از آمدن بینه بوده.

و جمله «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ...» می‌فهماند که آنچه بدان دعوت شده‌اند، و مامور به آن گشته‌اند، دینی است قیم، که مصالح اجتماع بشریشان را تامین می‌کند، پس بر همه آنان لازم است به آن دین ایمان آورند و کفر نوزند.»

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶)

زوج سوره این سوره، سوره بقره و سوره آل عمران است. یعنی این سوره شبه‌السور به بقره و آل عمران است. وجه زوجیتشان، بینه است. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). دلالت‌هایی در تفسیر المیزان آمده است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» بعد از آنکه از اشاره به کفرشان به بینه‌ای که به موجب سنت الهی برایشان آمده بود، فارغ شد، و نیز بعد از آنکه بیان کرد که دین قیم به چه چیز دعوت می‌کند، شروع کرد به انذار و تهدید کفار، و وعده به مؤمنین. و کلمه «بریه» به معنای خلق است، می‌فرماید کسانی که از اهل کتاب و مشرکین به این بینه کافر شدند، در آتش جهنم و به طور دائم خواهند بود، این

گونه افراد بدترین خلق خدایند (چون نعمت هدایت بالاترین نعمت‌های الهی است، و کفران آن بدترین کفرانها است).»

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ در این آیه خیریت را منحصر در مؤمنین کرده، که اعمال صالح می‌کنند، هم چنان که در آیه قبلی شریعت را منحصر در کفار می‌کرد، (و این انحصار از آوردن ضمیر «هم» استفاده می‌شود، چون اگر فرموده بود: «اولئک شر البریة» معنایش این می‌شد که ایشان بدترین خلقند، و این منافات نداشت با اینکه اشخاص دیگری هم بدترین خلق باشند، ولی عبارتی که در آیه آمده معنایش این است که ایشان، آری ایشانند بدترین خلق).»

یعنی از نظام کفر و شرک، خیریت نازل نمی‌شود و بعید است. خیر منحصر در ایمان و عمل صالح است.

گفته نمی‌شود که ما ایمان و عمل صالح هستیم و خیریت از ماست، بلکه این گونه است که خیریت تنها تابع ایمان و عمل صالح است و هر شریعتی به خاطر کفر است و جالب است که ایمان را با عمل صالح می‌آورد اما کفر را تنها آورده و حتی به عملش نیز نگاه نمی‌کند، یعنی در هیچ حالتی عمل صالح ندارند.

سوره‌های حشر و محمد راجع به کافرهایی است که خدا می‌گوید و در بین مسلمانان هستند اما ما مجاز نیستیم که آن‌ها را کافر بدانیم.

**نکته:** تأکیدهای سوره خیلی زیاد است، تأکید ضمایر، حرفی و اسمی.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

«جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»؛ کلمه «عدن» به معنای استقرار و ثبات است، پس جنات عدن به معنای بهشت‌های خالد و جاودانه است، و توصیف دوباره‌اش به اینکه خیر البریة در آن بهشت‌ها خالدند و ابدًا خالدند تأکید همان جاودانگی است، که اسم «عدن» بر آن دلالت داشت «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» - خدا از ایشان راضی است، و

رضایت خدا از صفات فعل خداست و مصداق و مجسم آن همان ثوابی است که به ایشان عطا می‌کند، تا جزای ایمان و اعمال صالحشان باشد.»

خالد بودن عدن، بالاترین تاکید است.

«رضی الله» به خاطر صفت «تواب» بودن خداست و هر صفت یا اسمی، جریانی از رخدادها را رقم می‌زند. صفت فعل، یعنی این که رؤیت صفتی از خدا که منوط به ایجاد شرایطی برای انسان است زیرا خدا که ثابت است. پس اگر کسی بخواهد بداند که صفت «رضی الله عنهم» مربوط به کدام صفت خداست، بداند که مربوط به تواب بودن خداست.

«ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» - این جمله علامت بهشتیان و آنان که به سعادت آخرت می‌رسند را بیان می‌کند، می‌فرماید: علامت خیر البریه و آنهایی که به جنات عدن می‌رسند این است که از پروردگار خود ترس دارند. در جای دیگر هم فرموده: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، پس علم به خدا خشیت از خدا را به دنبال دارد، و خشیت از خدا هم ایمان به او را به دنبال دارد، یعنی کسی که از خدا می‌ترسد.»

«خشیت» به معنای ترس منفی نیست. علم به خدا، خشیت از خدا را به همراه دارد و ترس از روی عجز و بی‌حالی و بدحالی نیست.

«قهر در باطن قلبش ملتزم به ربوبیت و الوهیت او است و در ظاهر هم ملازم با اعمال صالح است»

«خشیت» یک حالت درونی نسبت به خداست که انسان را به ایمان و عمل وا می‌دارد. فهم عظمتی که بزرگی او را می‌بیند و غیر او را رد می‌کند. ترس از غیر اوست و نه ترس از او! یعنی اگر تو هستی، پس بقیه چه هستند؟..

ترس در ذاتش صفتی از روی عجز است، اگر از کسی بترسی، نمی‌توانی به او تکیه کنی و ایمان بیاوری! مثل این است که می‌گوید «ففرّوا الى الله».

## مبحث روایی

«و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عایشه روایت کرده که گفت: به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشتیم: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) گرامی ترین خلق نزد خدای عز و جل کیست؟ فرمود: ای عایشه مگر آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» را نمی خوانی.»

«خشیت» یعنی خدا آگاهی فعالانه ای که خدا را عالم کل شیء، قدیر کل شیء می داند و هیچ عجزی برای او متصور نیست و به همین دلیل از هر چه غیر اوست ناامید است. علم و ایمان همراه نیز می آید. می گوید که این قدر خدای من بزرگ است که کاری نیست که نتواند و جایی نیست که نباشد. این گونه نسبت به او اطمینان می کند و تلازم به ترس دارد اما این ترس به خاطر کاستی خودش نسبت به خداست.

«و در همان کتاب است که ابن عساکر از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم که علی (علیه السلام) از راه رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به آن خدایی که جانم به دست او است، این مرد و پیروانش (شیعیانش) تنها و تنها رستگاران در قیامتند، آن گاه این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، از وقتی که این آیه نازل شد اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت علی را می دیدند که دارد می آید می گفتند: «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» آمد.»

«و نیز تفسیر برهان آن را از موفق بن احمد- در کتاب المناقبش- از یزید بن شراحیل انصاری کاتب علی (علیه السلام) از آن جناب روایت کرده و در عبارت یزید بن شراحیل چنین آمده: من از علی شنیدم می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا می رفت در حالی که سر آن جناب را به سینه ام تکیه داده بودم، در آن حال فرمود: یا علی مگر نشنیدی کلام خدای عز و جل را که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، این «خیر البریه» شیعیان تواند، موعدم و موعد شما حوض است، وقتی که تمامی امت ها برای حساب جمع می شوند، شیعیان تو بنام و لقب پیشانی سفیدان خوانده می شوند.»

شیوه کار این است که در جلسه اول، کارهای پژوهشی که انجام می‌شود از سوره استخراج شود تا جلسات آینده ادامه آن را پیگیری کنیم.

چند موضوع به طور مختصر مطرح می‌کنیم: (چه موضوعات پژوهشی از این سوره قابل استخراج است؟)

(۱) در مورد دین و دین‌داری که مخاطبش کل عالم است؛

(۲) بینه، چستی و عملکرد آن؛

(۳) چگونگی دستیابی به رضایت؛

(۴) چگونه یک فرد مصداق خیر یا مصداق شرّ می‌شود؛

(۵) چستی خشیت و اثر آن، ضرورتش برای دین‌داری؛

اگر خشیت نباشد انسان انکار می‌کند و چاره‌ای به جز کفر ندارد. پس چطور می‌شود خشیت را در زندگی فعال کرد. فقدان خشیت عامل کفر می‌شود. خیلی مهم است که یک مرتبه کفر که بدترین عامل خلود در جهنم است در انسان بروز کند.

(۶) قِیم چیست یا کیست؛

(۷) صَحْف و کُتُب؛

(۸) امت واحده، اصل و متن زندگی را امت واحده گرفتن؛

همه انسان‌ها در امت واحده هستند و برایشان ملحوظ شده است مگر آنکه انسان‌ها خودشان را جدا کنند. بحث تمدن‌سازی و شکوفایی تمدن دینی از همین پایه‌ای قرار دادن این سوره شروع می‌شود. این سوره بسیار مبنایی است.

(۹) خلود در بهشت و جهنم؛

(۱۰) حجت و احتجاج.

ما در قرآن کلمه «بِیِّنَات» داریم که تا «بِیِّن» نیز می‌رسد. «مبیین» داریم و «مبیین». «بِیِّن» و «تبیان» هم از آن است. «بِیِّن» که باب تفعیل است. تبیین که باب تفعیل است و «استبیین» که استفعال می‌باشد. واژه «ابانه» نیز هست که باب افعال است.

«از بیان تا تبیان» این عنوانی است که برایش انتخاب شد، از «حجت» تا «برهان» کشیده می‌شود. بیان و بینة حجت ایجاد می‌کند و حجت، برهان می‌آورد.

یک ۳ ضلعی تصور کنید:

- بیان تا تبیان
- حجت تا احتجاج
- برهان تا علم

مثلا می‌گوید «لَتَبَيِّنَنَّ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ یعنی سطح انکشافش بالاست.

سوره بینة سوره کشف «حق» است. چگونگی دستیابی یا سلوک به حق در این سوره است.

برای جلسه آینده ابتدا از همین بحث شروع خواهیم کرد. یکی از عناوین را انتخاب کرده و پیش خواهیم برد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات